

باسمه تعالی

- ۱..... **مشتق**
- ۱..... **بررسی عدم اماریت تبادر**
- ۲..... **مطلب اول: مساوی بودن ادعای انسباق از اطلاق با عدم انسباق**
- ۳..... **اشکال: عدم تلازم بین جامع بودن معنای مشتق و عدم کثرت استعمال در منقضي**
- ۳..... **مطلب دوم مرحوم آخوند: کثرت استعمال در موارد انقضاء به لحاظ حال تلبس**
- ۳..... **اشکال: استحسانی بودن ادعای مرحوم آخوند**
- ۴..... **نتیجه کلام استاد**
- ۴..... **کلام شهید صدر: کم بودن استعمال در منقضي**
- ۵..... **اشکال: کثرت استعمال مشتق در حال انقضاء در منقضي**
- ۶..... **مختار استاد: استقراء بر غالب استعمال مشتقات در خصوص متلبس به مبدا**
- ۶..... **حل اول: وجود عنایت و مجازیت در صورت استعمال لفظ و اراده منقضي**
- ۷..... **نکته دقیق: تمییز ظهور وضعی از انصرافی**
- ۷..... **حل دوم: وجود ظهور در مشتق**

موضوع: بررسی ادله / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد تبادر بود که آیا این تبادر از حاق لفظ است یا از کثرت استعمال است؟ چون در این جلسه مباحث جلسه قبل نیز در حد نیاز تکرار میشود از بیان خلاصه مباحث جلسه قبل صرف نظر میکنم.

مشتق

بررسی عدم اماریت تبادر

بحث در مورد اشکالی بود که مرحوم آخوند آن را مطرح کرده بود(البته این اشکال را در ذیل دلیل سوم که تضاد بود مطرح کرده اند ولی میتواند بر تبادر نیز وارد باشد) و در صدد جواب از آن برآمده بود و آن اشکال عبارت است از این که انسباقی که برای وضع مشتقات برای خصوص متلبس به مبدا ادعا شده است نمیتواند علامت حقیقت باشد و نمیتواند اثبات کند که موضوع له مشتقات ذاتی است که فی الحال متلبس به مبدا است. دلیل این اشکال این است که ممکن است وقتی مشتق

استعمال میشود و خصوص متلبس به مبدا به ذهن انسباق پیدا میکند به خاطر کثرت استعمال باشد و انسباقی که به خاطر کثرت استعمال است علامت حقیقت نیست بلکه انسباقی برای ظهور وضعی فایده دارد که از حاق لفظ باشد.

مرحوم آخوند در صدد جواب از این اشکال ادعا کرده است که منشا این انصراف کثرت استعمال و اطلاق (یعنی بدون اینکه مشتق را مقید به لحاظ حال تلبس کند خود به خود به حال تلبس منصرف میشود) نیست. ایشان در عبارت « و بالجملة كثرة الاستعمال فى حال الانقضاء يمنع عن دعوى انسباق خصوص حال التلبس من الإطلاق إذ مع عموم المعنى و قابلية كونه حقيقة فى المورد و لو بالانطباق لا وجه لملاحظة حالة أخرى كما لا يخفى بخلاف ما إذا لم يكن له العموم فإن استعماله حينئذ مجازا بلحاظ حال الانقضاء و إن كان ممكنا إلا أنه لما كان بلحاظ حال التلبس على نحو الحقيقة بمكان من الإمكان فلا وجه لاستعماله و جريه على الذات مجازا و بالعناية و ملاحظة العلاقة و هذا غير استعمال اللفظ فيما لا يصح استعماله فيه حقيقة كما لا يخفى فافهم.»^۱ دو مطلب را که در راستای حل اشکال است بیان میفرماید.

مطلب اول: مساوی بودن ادعای انسباق از اطلاق با عدم انسباق

ایشان میفرماید نمیتواند منشا انسباق کثرت استعمال و اطلاق باشد زیرا در این صورت لازم میاید که اصلا انسباقی رخ ندهد بیان مطلب این است که اگر ادعا شود که منشا انسباق، اطلاق و کثرت استعمال است درحقیقت ادعا شده است که مشتق یک معنای عام و جامع و ساری دارد که در صورت اطلاق به یک حصه خاصی که همان متلبس به مبدا فی الحال است منصرف میشود زیرا در موارد انقضاء ما کثرت استعمال داریم و این مسلم است حال اگر بنا باشد که انسباق از اطلاق باشد باید در موارد انقضاء، کثرت استعمال در منقضى نیز وجود داشته باشد زیرا موارد منقضى نیز کثیر هستند وقتی کثرت استعمال در منقضى رخ داد لازمه اش این است که در صورت اطلاق حصه خاص متلبس به مبدا از آن انسباق پیدا نکند چون منشا ظهور در حصه خاص کثرت استعمال است و با ادعای شما اثبات شد که در موارد منقضى نیز کثرت استعمال وجود دارد پس انسباق از اطلاق به حصه خاص که متلبس به مبدا فی الحال است نیز منتفی میشود.

نتیجه: انسباق به خصوص متلبس به مبدا نمیتواند به خاطر کثرت استعمال و ظهور انصرافی باشد

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۴۷.

اشکال: عدم تلازم بین جامع بودن معنای مشتق و عدم کثرت استعمال در منقضی

ما در این مطلب مناقشه داشتیم و گفتیم اینکه مرحوم آخوند میفرماید اگر معنا عمومیت داشت باید در منقضی نیز کثرت استعمال داشته باشد استحسان است. ممکن است معنا جامع باشد ولی کثرت استعمال در منقضی نداشته باشد بلکه این نوع استعمالات به لحاظ حال تلبس باشند و در حقیقت ملازمه بین عمومیت معنا و کثرت استعمال در منقضی وجود نداشته باشد.

مطلب دوم مرحوم آخوند: کثرت استعمال در موارد انقضاء به لحاظ حال تلبس

ایشان میفرماید: اگر ما قائل شدیم مشتقات برای خصوص متلبس به مبدا وضع شده است باید بگوییم در مواردی که استعمال در منقضی است این نوع استعمالات به لحاظ حال تلبس است. ایشان این ادعا را این گونه تحلیل کرده است که اگر ما اخصی شدیم دو نحوه استعمال در موارد منقضی ممکن است یک نحوه استعمال حقیقی است که به لحاظ حال تلبس است و یک نحوه استعمال مجازی است که به لحاظ الان (حال انقضاء) است و در این گونه موارد وجهی ندارد که استعمال را حمل بر استعمال مجازی کنیم. مثلاً وقتی گفته میشود جاء الضارب و مراد شخصی است که حالت ضرب از او منقضی شده است (یعنی استعمال در منقضی باشد) امکان دارد این استعمال حقیقی باشد و این در صورتی است که مراد از ضارب، حال تلبس باشد و امکان دارد که این استعمال مجازی باشد و این در صورتی است که مراد از ضارب همان حال انقضاء باشد نه حال ضرب. و چون اخصی شده ایم این استعمال مجازی است. مرحوم آخوند میفرماید وجهی ندارد که حمل بر معنای مجازی بشود بلکه میگوییم مراد از ضارب همان حال تلبس است و استعمال نیز حقیقی است. در نتیجه با اینکه کثرت استعمال در موارد منقضی هست ولی ضرری به اخصی شدن نمیرساند.

نکته: در جواب دوم مرحوم آخوند، خودش را از اشکال اول که انسباق ممکن است از کثرت استعمال باشد به وسیله مطلب اول در عبارت بالجمله راحت کرده است و در جواب دوم مفروغ میداند که اشکال ظهور انصرافی مجالی ندارد زیرا لازمه اش عدم وجود انسباق است و در مطلب دوم میفرماید که کثرت استعمال و لو اینکه در موارد انقضاء کثیر است اما به لحاظ حال تلبس است نه در منقضی و لحاظ حال انقضاء باشد. و نتیجه میگیرد که کثرت استعمال به لحاظ حال تلبس است نه به لحاظ منقضی. پس وجهی ندارد که حمل بر مجاز شود.

اشکال: استحسانی بودن ادعای مرحوم آخوند

ادعای مرحوم آخوند در مطلب دوم نیز استحسان است اینکه ایشان ادعا میکند که اگر استعمالی امکان حقیقی و مجازی بودن را داشت باید حمل بر استعمال حقیقی شود وجهی ندارد.

ان قلت: ادعای ایشان استحسان نیست بلکه مبتنی بر دلیل است و دلیل این مطلب نیز اصالة الحقیقه است که در اینجا امر دائر است بین اینکه استعمال مجازی باشد یا حقیقی باشد و اصالة الحقیقه حاکم بر حمل استعمال حقیقی بودن به بیان مزبور است.

قلت: مجرای این اصل در جایی است که مراد از استعمال روشن نباشد و ما شک در معنا داشته باشیم ولی در اینجا مراد روشن است که منظور از «الضارب» همین شخصی است که مبدا از او منقضى شده است ولی کیفیت استعمال را نمیدانیم که به نحو حقیقت بوده است یا مجازی بوده است؟ اصالة الحقیقه در اینجا مجرا ندارد. دلیل عدم اجرای اصالة الحقیقه نیز این است که در جایی که شک در کیفیت استعمال باشد سیره و دلیل عقلایی بر اجرای اصالة الحقیقه نیست زیرا دلیل عقلایی ما از سنخ عمل است و از عمل عقلاء میفهمیم که مراد چیست. اما از عمل، کیفیت احراز نمیشود. به عبارت دیگر وقتی شک میکنیم که متکلم از رایت اسدا حیوان مفترس را اراده کرده است یا رجل شجاع را اراده کرده است ما در عمل میبینیم که عقلاء آثار حیوان مفترس را مترتب میکنند پس اصل حقیقت است اما در اینجا عمل عقلاء فرقی نمیکند زیرا چه مراد از ضارب ذاتی باشد که دو روز پیش عمل ضرب را انجام داده است یا مراد ذاتی است که مبدا از او منقضى شده است در هر صورت همین ذات را اراده کرده است و منظور معلوم است فلذا معنا ندارد که گفته شود سیره عقلاء بر فلان استعمال است در حقیقت اصلا عمل نیست تا گفته شود سیره عقلاء بر فلان استعمال است.

نتیجه کلام استاد

هنوز تکلیف تبادر معلوم نیست که آیا حاقی است یا انصرافی است؟ هر چند که مرحوم آخوند مشکل را جواب داده است ولی چون ما دلیل ایشان را قبول نکردیم اشکال زنده شده است. قبل از اینکه به بیان حل مشکل بپردازیم مرحوم شهید صدر در راستای ادعای مرحوم آخوند که فرمود استعمالاتی که در موارد انقضاء انجام میشود به لحاظ حال تلبس است ادعای ایشان را ضمن اینکه مهر صحت بر آن میزند به تحلیل مطلب ایشان میپردازند اما دلیل ایشان را نیاورد مثل اینکه دلیل ایشان را قبول نمیکند.

کلام شهید صدر: کم بودن استعمال در منقضى

شهید صدر میفرماید^۱ در موارد انقضاء کثرت استعمال وجود دارد اما استعمال در منقضى کم است. بیان مطلب:

جمله هایی که حاوی مشتقات هستند دو گونه هستند:

۱ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۳، ص ۱۵۵.

۱- جملات تطبیقیه: جملاتی که در آن جمله ها تطبیق وجود دارد مثلاً وقتی گفته میشود زید عالم در اینجا مشتق بر ذات که زید است تطبیق شده است

۲- جملات غیر تطبیقیه: جملاتی که در آن جمله ها تطبیق وجود ندارد مثلاً وقتی گفته میشود اکرم العالم ذاتی در این جمله معین نشده است تا مشتق بر او تطبیق شود. در این جملات امکان استعمال در منقضی مطرح نیست زیرا اصلاً ذات معینی وجود ندارد که بحث شود استعمال در منقضی است یا نه؟

اما جملات تطبیقیه

این گونه جملات نیز به دو نحو استعمال میشوند:

- ۱- اسنادیه: در این گونه جملات نیز استعمال در منقضی معنا ندارد مثلاً وقتی گفته میشود اکرمی عالم حمل بر زمانی میشود که این حدث از این ذات صادر شده است فلذا نوبت به دو گونه استعمال تصویر نمیشود.
 - ۲- حملیه: در این گونه جملات گاهی اوقات ذات، حین حمل معدوم است و گاهی اوقات ذات حین حمل مفروض و موجود است مثلاً گاهی اوقات گفته میشود شیخ مفید عالم است در حالی که شیخ مفید در زمان حمل معدوم است در این صورت استعمال در منقضی نمیتواند باشد زیرا ذاتی موجود نیست تا بحث شود به لحاظ حال تلبس است یا به لحاظ حال انقضاء است و اعمی و اخصی این مطلب را قبول دارند و گاهی اوقات گفته میشود زید عالم و منظور عدم تطبیق نیست بلکه تطبیق است و منظور اسناد نیست بلکه حمل است در این گونه موارد و لو اینکه استعمال به لحاظ حال انقضاء است اما کثرت ندارد بلکه در مقابل سه مورد قبلی مواردش کم است.
- نتیجه کلام شهید صدر: در یک مورد استعمال مشتق در حال انقضاء در منقضی است ولی کثرت ندارد و کم است پس اصل اشکال که ممکن است انسباق از حاق لفظ نباشد بلکه به خاطر کثرت استعمال باشد مرتفع میشود.

اشکال: کثرت استعمال مشتق در حال انقضاء در منقضی

این مطلب درست نیست اینکه شهید صدر فرمود در جملات انشائیّه ای که تطبیق ندارد (البته شهید صدر حرفی از انشائی و خبری بودن به میان نیاورده است و مثالی نیز که برای این گونه استعمال مطرح کرده است حملیه است)^۱ در منقضی استعمال نشده است درست است و معنا ندارد که گفته شود اکرم هذا العالم منظور ذاتی است که مبدا از او منقضی شده است ولی اعم که ممکن است یعنی در خصوص منقضی نفی میشود ولی اشکالی ندارد که در جامع استعمال شده باشد. و در جمله های اسنادی نیز قابل انطباق بر منقضی است و لو اینکه عبارت جائنی العالم ظاهرش عالمی است که متلبس به مبدا است ولی اشکالی

^۱ مقرر

ندارد که مراد اعم باشد یعنی مراد مستعمل تطبیق مجئی بر ذاتی باشد که مبدا از او منقضی شده است و هکذا در جمله ای که اسنادی است ولی موضوع منتفی است و لو اینکه ظاهرش در خصوص تلبس به مبدا است و الان شیخ مفید عالم نیست ولی ممکن است حال انقضاء نیز مراد مستعمل باشد.

پس اینکه ایشان در سه فرض میفرماید استعمال به لحاظ حال تلبس است درست نیست بلکه در یک فرض غایه الامر میتواند در منقضی نیز باشد و در دو مورد دیگر با استعمال در منقضی نیز سازگار است.

خلاصه کلام: اینکه در موارد انقضاء استعمال در منقضی نیست و نادر است نه کلام مرحوم اخوند درست است و نه کلام شهید صدر درست است.

مختار استاد: استقراء بر غالب استعمال مشتقات در خصوص متلبس به مبدا

ارتکاز ما بر این است که وقتی مردم این مشتقات را استعمال میکنند غالبا این مشتقات را در خصوص متلبس به مبدا فی الحال استعمال میکنند و اینکه استعمال در منقضی به لحاظ حال تلبس باشد لاقلاً برای ما در بعضی موارد نیز محرز نیست. پس اصل ادعا درست است که کثرت استعمال در حال انقضاء وجود دارد بلا اشکال و همچنین قلت استعمال در منقضی وجود دارد به دلیل استقرائی که بیان شد و وقتی ما اینگونه برایمان استقراء حاصل شد برای دیگران هم قاعدتاً باید این گونه باشد چون حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد است. هر کس انصافش را در نظر بگیرد به این مطلب میرسد که غالباً وقتی مشتق را استعمال میکنیم در خصوص تلبس به مبدا استعمال میکنیم. و ظهور در خصوص تلبس به مبدا دارد. حال یک سوال هنوز باقی است که از کجا معلوم که این انسباق حاقی است؟ زیرا کثرت استعمال در خصوص متلبس به مبدا نیز وجود داشت و دلیل مرحوم اخوند را که قبول نکریم پس باز هم این سوال هنوز باقی است. دو راه حل برای جواب این سوال مطرح میشود

حل اول: وجود عنایت و مجازیت در صورت استعمال لفظ و اراده منقضی

این انسباق حاقی است و از اطلاق نیست شاهدش این است که در موارد نادر که استعمال در منقضی باشد در این موارد یک نوع احساس عنایت و مجازیت میکنیم اگر به شخصی که چندی قبل عالم بوده است و الان جاهل است به لحاظ یک زمانی که عالم بوده است به او عالم گفته شود یک نوع عنایت و مجازیت وجود دارد و نیاز به توجیه داریم فلذا این مطلب شاهد بر این است که انسباق حاقی است.

نکته دقیق: تمیز ظهور وضعی از انصرافی

در جایی که کثرت استعمال لفظی در یک معنایی وجود دارد و ظهوری برای این لفظ وجود دارد از کجا بفهمیم که این ظهور وضعی است یا از کثرت استعمال به وجود آمده است؟

ما باید استعمال نادر را ملاحظه کنیم که اگر نیاز به توجیه داشت کشف میکنیم که ظهور از حاق لفظ و وضعی است ولی اگر نیاز به توجیه نداشت و احساس مجازیت نداشتیم کشف میکنیم که ظهور حاقی نیست بلکه منشاس کثرت استعمال است. مثلاً وقتی گفته میشود انسان انصراف به انسانی دارد که یک سر داشته باشد فلذا اگر انسان را گفت و قید دو سر را آورد ما میبینیم که این استعمال نیاز به توجیه ندارد و احساس مجازیت نداریم پس کشف میکنیم که انصراف انسان به انسانی که یک سر دارد حاقی نیست بلکه به خاطر کثرت استعمال است بر خلاف بحث ما که استعمال در منقضی نیاز به توجیه دارد پس کشف میشود که انصراف حاقی است.

حل دوم: وجود ظهور در مشتق

اینکه بحث میشود که این انسباق حاقی است یا اطلاقی است لغو است چیزی که مهم است ظهور است و فرض این است که از الفاظی که از ادله وارد شده است احراز شده است که به خصوص متلبس به مبدا انصراف دارد حال چه فرقی دارد که این ظهور حاقی باشد یا به خاطر کثرت استعمال باشد. اینکه سر منشاس ظهور بحث شد و مناقشه شود در حقیقت دوری از فقه است.